خاطراتی از عملکرد واحد تعاون در عملیات کربلای ۵ در گفت‌وگوی «جوان» با جانباز سیداحمد میرطاهری

دیدن پیکر شهدای نوجوان تأثیرگذارترین صحنه عمرم بود

■ علیرضا محمدی

چه در عملیات کربلای ۵ یا سایر عملیات بزرگی که احتمال شهادت تعداد زیادی از رزمندگان می‌رفت، واحد تعاون لشکرها کار عظیمی در پیش داشتند. آنها باید از ساعات اولیه عملیات وارد منطقه می‌شدند و با انتقال پیکر شهدا، اقدام به شناسایی و اعزام آنها به شهرهایشان می‌کردند. در عملیات کربلای ۵ به جهت شدت و طولانی شدن آن، واحد تعاون مثل دیگر رزمنده‌ها درگیری‌ها و مشغله‌های خودش را داشت. درحالی‌که ۳۳ سال پیش در چنین روزهایی عملیات کربلای ۵ همچنان ادامه داشت، به سراغ سیداحمد میرطاهری از نیروهای واحد تعاون لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله(ص) رفتیم تا جویای خاطرات و عملکرد بچه‌های تعاون در کربلای ۵ باشیم.

شروع کار تعاون در عملیات‌ها از چه زمانی بود؟ به شکل کلی چه وظایفی برعهده داشتند؟

کار بچه‌های تعاون قبل از شروع عملیات آغاز می‌شد. چون تعاون باید آمار لحظه‌به‌لحظه نیروها را ثبت می‌کرد. آن زمان هر گردانی یک تعاون داشت که قبل، حین و بعد از عملیات آمارگیری می‌کرد. از طرفی کارهایی مثل دادن پلاک شناسایی به رزمنده‌ها و مواردی از این دست به قبل از شروع عملیات مربوط می‌شد. هنگام شروع عملیات ما در خط عقب، داخل بنه‌ها و مقرهای تاکتیکی حاضر می‌شدیم و معمولاً سه الی چهار ساعت بعد از شروع عملیات، به منطقه می‌رفتیم و وظیفه خودمان که انتقال پیکر شهدا و رسیدگی به امور مجروحین بود را انجام می‌دادیم. به نوعی فرقی بین یک نیروی تعاون لشکر و یک رزمنده خط‌شکن وجود نداشت. ما هم باید زیر گلوله و آتش به خط مقدم می‌رفتیم و انتقال پیکر شهدا را انجام می‌دادیم. چون در شرایط عملیاتی، دیگر رزمنده‌ها فرصت و امکان رسیدگی به شهدا را نداشتند. در این شرایط باید نیروی تعاون وارد عمل می‌شد و به شهدا رسیدگی می‌کرد. عمده وظایف ما همین انتقال پیکر شهدا، ثبت آمار شهدا و مجروحان و اطلاع‌رسانی به رزمنده‌ها بود.

منظورتان از اطلاع‌رسانی به رزمنده‌ها چیست؟

مثلاً اگر وسط عملیات هم نامه یا خبری به یک رزمنده می‌رسید، تعاون وظیفه داشت آن را به اطلاع رزمنده برساند. در یک مورد که البته مربوط به عملیات مرصاد می‌شود، گفتند خبری آمده است که باید به فلان رزمنده از گردان حمزه برسانید. رفتم و جای ایشان را در منطقه پیدا کردم، منتها متوجه شدم قبل از رسیدن من به شهادت رسیده است. برگشتم و خبر شهادتش را به دوستان رساندم تا به اطلاع خانواده‌اش برسد.

اشاره کردید که گاهی هم به مجروحین رسیدگی می‌کردید؛ مگر رسیدگی به امور مجروحین با بهداری نبود؟

مسلماً واحدی که باید به مجروحین کمک می‌کرد بهداری بود، ولی در شرایط خاص ما هم اقدام به انتقال مجروحین می‌کردیم. از طرف دیگر وقتی یک مجروح به اورژانس یا بیمارستان منتقل می‌شد، واحد تعاون یک نماینده در این مراکز درمانی داشت که به ثبت اطلاعات زخمی‌ها و مجروحین می‌پرداخت. الان این اطلاعات علاوه بر آنکه از حیث آمار و ارقام عملیات‌ها و حوادث جنگی حائز اهمیت است، مرجعی برای جانبازان و مجروحان دفاع مقدس هم به شمار می‌رود. مثلاً یک نفر که می‌خواهد پیگیر مدارک مجروحیتش بشود، به همین آماری که واحد تعاون جمع‌آوری کرده است رجوع می‌کند.

مسلماً حضور در ساعات اولیه عملیات منجر به تلفات برای خود بچه‌های تعاون هم می‌شد، خصوصاً در عملیاتی مثل کربلای ۵ که شدت خاصی داشت.

بله ما در این عملیات شهدای زیادی دادیم. در یک مورد هشت نفر از بچه‌های تعاون داخل یک خودرو در سه‌راهی معروف شهادت مورد اصابت گلوله دشمن قرار گرفتند و تقریباً همگی درجا شهید شدند. اینکه می‌گویم تقریباً چون یکی از بچه‌ها به نام حمیدرضا حیدری که مسئول آموزش تعاون بود، به‌شدت مجروح شد و به تهران منتقلش کردند. در اثنای عملیات یک فرصتی گیر آوردیم تا در بیمارستان به ایشان سر بزنیم اما خیلی طول نکشید که بر اثر شدت جراحات به شهادت رسید. در روزها و دیگر وقایع کربلای ۵ باز هم بچه‌های تعاون شهدای دیگری تقدیم کردند.

به عنوان یک رزمنده باسابقه واحد تعاون، برای شما کربلای ۵ چه تفاوتی با دیگر عملیات بزرگ داشت؟

هیچ عملیاتی را در دفاع مقدس نمی‌توانیم به شدت و حجم آتش کربلای ۵ پیدا کنیم. چون آتش دشمن در این عملیات واقعاً کم‌نظیر بود. صدام هرچه توان داشت به کار گرفت تا مانع پیشروی رزمنده‌ها شود. مثلاً ما یک شب منطقه‌ای را می‌گرفتیم، صبحش می‌دیدیم ۳۰۰ تانک دشمن جلویمان صف کشیده‌اند. بالطبع چنین نبرد شدیدی منجر به تلفات زیاد هم می‌شد و در اینجا بنده به عنوان یک نیروی تعاون صحنه‌هایی را می‌دیدم که شاید در عملیات دیگر کمتر شاهد آنها بودم. کربلای ۵ شهدا و جانبازان بسیاری داد که در نوع خودش کم‌نظیر بود. از طرف دیگر کربلای ۵ از حیث طولانی شدن هم ویژگی‌های خاصی دارد. خود عملیات از ۱۹ دی ۶۵ تا اوایل اسفند ادامه پیدا کرد. بعد مرحله تکمیلی آن از اوایل اسفند تا تقریباً اواخر سال ۶۵ ادامه پیدا کرد. بعد هم که به نوروز ۶۶ رسیدیم، عملیات کربلای ۸ در تعقیب اهداف کربلای ۵ انجام گرفت و آن هم چند روزی به طول انجامید. روی هم رفته کربلای ۵ و ۸ و عملیات تکمیلی یک نبرد فرسایشی با شدت و حدت بسیار بود.

شما که با پیکر شهدا سر و کار داشتید چه صحنه‌ای در عملیات کربلای ۵ بیشتر شما را تحت تأثیر قرار داد؟

اگر بخواهم مصداقی و موردی اشاره کنم، واقعاً زیاد است و نمی‌توانم به یک مورد خاص اشاره کنم. اما دیدن حجم زیادی از شهدا آن هم شهدایی که اغلب در سنین نوجوانی بودند، آدم را تکان می‌داد. من آن موقع ۲۲ ساله بودم. وقتی پیکر شهدای ۱۵، ۱۶ ساله را می‌دیدم به حالشان غبطه می‌خوردم که چطور در این سن به فیض شهادت رسیده‌اند و آن وقت من که چندین سال است در جبهه هستم، هنوز به این توفیق نرسیده‌ام. زمان جنگ خیلی از نوجوان‌ها دست به شناسنامه‌شان می‌بردند تا سنشان را بزرگ‌تر نشان بدهند. بعضی از اینها آن‌قدر جثه کوچکی داشتند که آرپی‌جی از هیکلشان بزرگ‌تر بود، اما با نترسی خاصی به مصاف تانک‌های دشمن می‌رفتند و آنها را شکار می‌کردند. واقعاً به یک معجزه شباهت داشت. رویارویی چند نوجوان در برابر انبوه تانک‌های دشمن چیز عجیبی بود. همین بسیجی‌های نترس بودند که گردان گردان تانک‌های دشمن را از بین می‌بردند و پیش می‌رفتند. دیدن پیکر غرق به خون این عزیزان واقعاً تکان‌دهنده بود.

> وقتی خبر شهادتش آمد ما در بحبوحه عملیات بودیم. بچه‌ها می‌گفتند چطور خبر را به آقای غلامی برسانیم که گفتم خودم می‌روم و خبر را می‌رسانم. غلامی در یک بنه‌ای بود. آنجا رفتم و گفتم فلانی جمع‌وجور کن برگرد تهران که خیلی کار داری. حدس زد منظورم چیست و گفت پدرم شهید شده است. گفتم بله و الان در تهران به وجود شما نیاز دارند

در همین عملیات کربلای ۵ روند انتقال و شناسایی پیکر شهدا چطور صورت می‌گرفت؟ آنها به کجا منتقل می‌شدند؟

اول از همه بچه‌های تعاون به خط مقدم می‌رفتند و پیکرها را به معراجی که حدود ۲۰ کیلومتر از خط مقدم فاصله داشت انتقال می‌دادند. آنجا برادر بهرامی‌فر حضور داشت و کارها را ساماندهی می‌کرد (بهرامی‌فر بعدها به شهادت رسید). بعد از شناسایی اولیه، پیکرها به معراج مادر که در اهواز بود انتقال می‌یافتند. سر آخر هم که هر شهیدی به شهر و منطقه خودش فرستاده می‌شد. آنهایی هم که مفقود بودند اگر شاهدی بر شهادتشان بود، ما یک برگه‌هایی داشتیم به نام فرم شناسایی مفقودین که به شاهدان می‌دادیم تا شهادت فرد مورد نظر را تأیید کنند. درون آن فرم‌ها مواردی از این دست پر می‌شد که مثلاً من فلانی همرزم فلان شهید از فلان گردان و منطقه به این طریق شاهد شهادت رزمنده مورد نظر بودم.

رساندن خبر شهادت به خانواده‌ها یا بازماندگان شهدا هم از وظایف شما بود؟

بله این هم از وظایف تعاون بود. منتها ما که در خط مقدم بودیم کمتر فرصت می‌کردیم به این کار برسیم. بیشتر بچه‌های حاضر در نواحی به این مهم رسیدگی می‌کردند. دوران جنگ تهران چهار ناحیه غرب (مقداد)، شرق (مالک)، جنوب (ابوذر) و شمال (شهید بهشتی) داشت که بعد از تأیید هویت یک شهید و احراز شهادتش، بچه‌های حاضر در این نواحی خبر شهادت را به خانواده‌ها می‌رساندند. البته در همین کربلای ۵ یک موقعیتی پیش آمد که بنده خبر شهادت پدر یکی از بچه‌های تعاون را به ایشان رساندم. جانباز علیرضا غلامی که الان هم در کمیته جست‌وجوی مفقودین حضور دارند و به تفحص شهدا می‌پردازند، از بچه‌های تعاون لشکر ۲۷ بود. در اثنای عملیات کربلای ۵ شنیدیم پدرشان به شهادت رسیده است. پدر ایشان رزمنده لشکر ۲۸ روح‌الله بود. لشکر روح‌الله را بچه‌های کمیته انقلاب اسلامی تشکیل می‌دادند. خلاصه وقتی خبر شهادتش آمد ما در بحبوحه عملیات بودیم. بچه‌ها می‌گفتند چطور خبر را به آقای غلامی برسانیم که گفتم خودم می‌روم و خبر را می‌رسانم. غلامی در یک بنه‌ای بود. رفتم و گفتم فلانی جمع‌وجور کن برگرد تهران که خیلی کار داری. حدس زد منظورم چیست و گفت پدرم شهید شده است؟ گفتم بله و الان در تهران به وجود شما نیاز دارند. می‌خواست بماند و عملیات را ادامه بدهد. گفتم نه بچه‌ها هستند و بهتر است تو بروی. رفت و بعد از مراسم ختم دوباره به منطقه برگشت.

کربلای ۵ شما را به یاد کدام همرزم شهیدتان می‌اندازد؟

پیش ما یک روحانی بود به نام حسن آقاخانی که امام جماعت بچه‌های تعاون بود. ایشان از مدرسه مرحوم آقای مجتهدی آمده بود. حالات روحی خاصی هم داشت. در اثنای عملیات حسن به همراه بهروز اکبری که از دیگر بچه‌های تعاون بود سوار موتور تریل ۱۲۵ شدند تا به خط مقدم بروند. هر دوی این عزیزان روی همین موتور مورد اصابت ترکش‌های دشمن قرار گرفتند و به شهادت رسیدند. حسن اما سرش قطع شده بود. یکی از بچه‌ها که شاهد شهادتشان بود می‌گفت از گلوی بریده شهید آقاخانی ذکر یا حسین(ع) را شنیده است. حسن بچه جوادیه بود و همین الان هم پدر و مادرش نهم بهمن ماه برای ایشان مراسم می‌گیرند. هر وقت نام کربلای ۵ می‌آید من به یاد این طلبه شهید باصفا می‌افتم.

یادکرد

شهید حاج یونس زنگی آبادی در کنار شهید حاج‌قاسم سلیمانی

یادکردی از شهید حاج‌یونس زنگی آبادی از شهدای شهیر عملیات کربلای ۵

شهیدی که باید جانشین حاج‌قاسم می‌شد

■ غلامحسین بهبودی

شهید حاج یونس زنگی آبادی از ارکان لشکر ۴۱ ثارالله بود که حین عملیات کربلای ۵ به شهادت رسید. او کسی بود که حاج‌قاسم سلیمانی می‌گفت بعد از شهادتش، باید حاج یونس فرماندهی لشکر را برعهده بگیرد. سردار شهید قاسم سلیمانی در این خصوص می‌گوید: «قبل از عملیات کربلای ۵ آقای شمخانی پیش ما آمده بود. در همین لحظه شهید زنگی آبادی داشت از روبه‌رو می‌آمد. او را نشان دادم و گفتم بعد از من ایشان فرمانده لشکر است. شمخانی او را نمی‌شناخت. گفت نامش چیست؟ گفتم حاج یونس زنگی آبادی...»

■■■

حاج‌یونس متولد سال ۱۳۴۰ در روستای زنگی‌آباد کرمان بود. جوانی خوش‌قد و بلندبالا، خوش‌سیما و باهوش که خط رزمندگی را از درگیری با ضدانقلاب در کردستان شروع کرد و سپس از سال ۱۳۶۰ به استخدام سپاه درآمد. در لشکر ۴۱ ثارالله او از همرزمان قدیمی حاج‌قاسم بود. در عملیات فتح‌المبین، بیت‌المقدس، والفجر مقدماتی، رمضان، خیبر و بدر آن‌قدر شایستگی از خودش نشان داد که باعث شد حاج‌قاسم او را به فرماندهی تیپ امام حسین(ع) لشکر ۴۱ انتخاب کند.

حاج‌قاسم سلیمانی ارتباط قلبی محکمی با شهید زنگی آبادی داشت. خود حاج‌قاسم در این خصوص می‌گوید: «خیلی دوستش داشتم. دیدید پدری بچه‌اش را خیلی دوست دارد، نگاه به قدش می‌کند، کیف می‌کند. گاهی که نگاه به قامت زنگی آبادی می‌کردم لذت می‌بردم.»

در عملیات کربلای ۵ حاج‌قاسم بسیاری از یاران نزدیکش را از دست داد. اول از همه قاسم میرحسینی جانشین لشکر در کربلای ۵ آسمانی شد. حاج‌قاسم می‌گوید: «بعد از شهادت میرحسینی، من امیدم به زنگی‌آبادی بود. در یک مقطعی از عملیات دشمن پاتک شدیدی زد. شدت آتش دشمن به حدی بود که احساس کردم عن‌قریب به شهادت می‌رسم. به آقای کریمیان که بیسیم‌چی و پیکم بود گفتم اگر من شهید شدم، زنگی‌آبادی فرمانده لشکر است.»

در همان لحظاتی که شهید سلیمانی به اطرافیانش می‌گفت اگر شهید شد زنگی‌آبادی فرمانده لشکر می‌شود، زنگی‌آبادی در نقطه دیگری از خط مقدم به شهادت رسیده بود. کریمیان رزمنده لشکر ۴۱ ثارالله می‌گوید: «پشت بیسیم بودم که برادر تهامی اطلاع داد زنگی‌آبادی به شهادت رسیده است. اما ما می‌ترسیدیم این خبر را به حاج‌قاسم برسانیم. در همین حین حاجی می‌گفت اگر شهید شد زنگی‌آبادی فرمانده لشکر است. درحالی‌که او در همان لحظه به شهادت رسیده بود.»

> حاج‌قاسم سلیمانی ارتباط قلبی محکمی با شهید زنگی آبادی داشت. خود حاج‌قاسم در این خصوص می‌گوید: «خیلی دوستش داشتم. دیدید پدری بچه‌اش را خیلی دوست دارد، نگاه به قدش می‌کند، کیف می‌کند. گاهی که نگاه به قامت زنگی آبادی می‌کردم لذت می‌بردم.»

بعد از شهادت یونس زنگی‌آبادی، حاج‌قاسم دومین ضربه بزرگ خود طی عملیات کربلای ۵ را خورده بود. او هیچ‌گاه یاد و نام این همرزمان شهید را از خاطر نبرد و پس از دفاع مقدس بارها و بارها از آنها سخن گفت و خاطراتی بیان کرد. حاج‌یونس نه تنها نزد حاج‌قاسم که بین رزمنده‌ها و مردم شهر کرمان هم جایگاه والایی دارد. یکی از رزمندگان کرمانی در خصوص او می‌گوید: «حاج‌یونس از همان آب گرمی که رزمندگان در آن گرمای طاقت‌فرسای جنوب برای وضو ساختن استفاده می‌کردند، وضو می‌گرفت و حاضر نمی‌شد از آب خنک‌تر استفاده کند و می‌گفت مگر من با دیگر بسیجی‌ها چه فرقی دارم. یک روز به حاجی گفتم حاج‌یونس تو که پسرت چند روزی بیشتر نیست که به دنیا آمده است چرا برای دیدنش به منزل برنمی‌گردی گفت چگونه درحالی‌که امام امت به خدمت ما در جبهه‌ها نیاز دارد من به دیدن فرزندم بروم، خدا خودش او را حفظ می‌کند. الان جبهه از هر چیز دیگری واجب‌تر است.»

حاج‌یونس عاقبت در ۲۴ دی ۱۳۶۵ در جریان عملیات کربلای ۵ به شهادت رسید. او در وصیتنامه‌اش می‌گوید: «وصیت من این است که مواظب منافقین داخلی باشید و نگذارید آنها پا روی خون شهدای ما بگذارند و ثمره خون شهدای ما را پایمال کنند و همان‌گونه که تا به حال ثابت‌قدم بوده‌اید، از این به بعد نیز پا در رکاب باشید.»

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۸۴۷

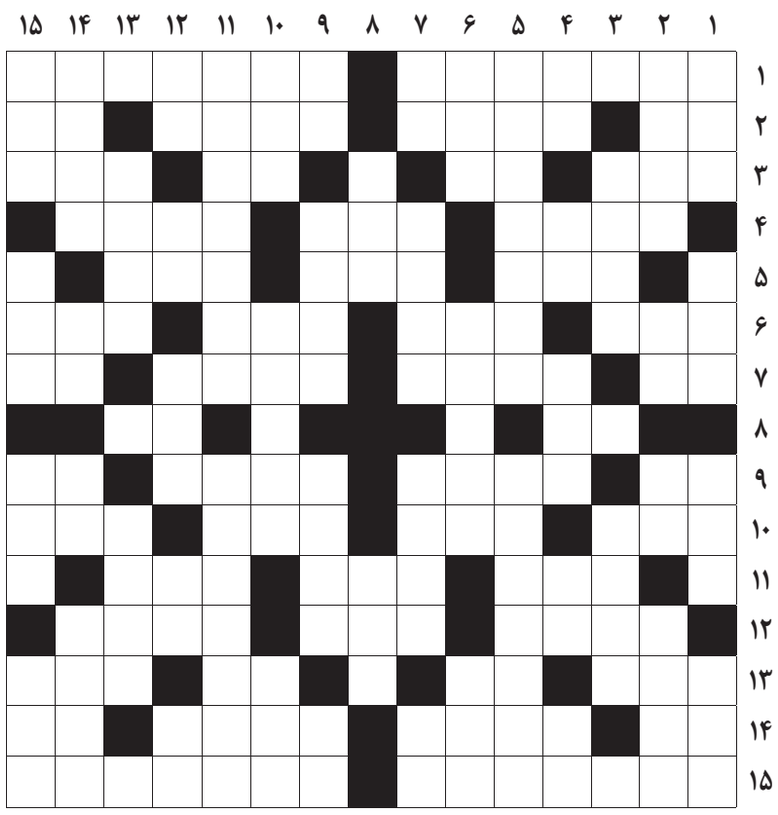

از راست به چپ

■ ۱- آتشکده بزرگ ساسانی- ساکن میکده و میخانه ■ ۲- سخن صریح- خوشگل و زیبا – خاص- پوزه ■ ۳- پایتخت زمستانی هخامنشیان- باران اندک- ضمیر انگلیسی- ماه شب چهارده ■ ۴- ته‌نشین شدن- کشور قاهره- نوعی تنور نان ماشینی ■ ۵- ماه پرتابی- تخت؛ سریر- گوارا ■ ۶- ستاره فوتبال دنیا- بیماری تنگی نفس – کلمه‌ای برای اطاله کلام- تیراندازی کردن ■ ۷- آبکی- از شهرهای استان لرستان- تفرجگاهی در شمال تهران- حالت بیهوشی ■ ۸- نقش تئاتری- راندن مزاحم ■ ۹- طول بدن- رفتگر- باتقوی- همراه سوزن ■ ۱۰- باد تند همراه با برف- پدر- شکیبایی- وسط و میان ■ ۱۱- باغ دیدنی- نفت تصفیه نشده- عنصر مقدس در دین زرتشت ■ ۱۲- خاگینه فرنگی- قوی و پرزور- پول عمان ■ ۱۳- فاصله‌دار- صدمتر مربع- چوب خوشبو- ورزش آبی و خشکی ■ ۱۴- گشوده- زمین مسابقات دوچرخه‌سواری- داستان هنری- دریا ■ ۱۵- خاندانی که پس از سامانیان بر بخش شرقی ایران نزدیک به صد سال حکومت کردند- صمیمی

از بالا به پایین

■ ۱- کمانگیر معروف- طلای قالبی- گام- نوشیدنی لبنی ■ ۲- مردان- از نت‌های موسیقی- مگس‌پران گاو- رشته‌ای در موسیقی ■ ۳- پالت- نویسنده ایلیاد ■ ۴- ناپیدا- علامت پیروزی- پاسخ معما- رودی در ایتالیا ■ ۵- از سرداران خسرو پرویز که شام و بیت‌المقدس را فتح کرد- صبحانه ■ ۶- ته چک- جونده جنگلی- بالغ و رسنده ■ ۷- پنج آذری- چیستان – نیاز هر موتور- واحد وزنی ■ ۸- چشم- فلز تمدن ■ ۹- انس و الفت- به راه راست رفتن- دارای عزم و اراده- چهره شطرنجی ■ ۱۰- جراحت صورت- جمع مرتبه- رشدکردن ■ ۱۱- آخرین پادشاه ماد- با پیمانکار منعقد می‌شود ■ ۱۲- میوه خوب- درخت زبان گنجشک- خواهر هادی- خط‌کش مهندسی- رطوبت ■ ۱۳- زمین لم‌یزرع- شاد ■ ۱۴- غرش ابر- روحانی زرتشتی- درخت مرداب- بنیانگذار حزب کمونیسم ■ ۱۵- دانه تسبیح- از مناطق آزاد کشورمان- سرد مطبوع- درس‌نخوانده

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

	۲				۱	۸		
	۳					۵		
	۵					۴		
۷				۴	۵			
۸	۹						۷	
				۸			۱	
		۲	۳					۹
		۱	۲					۸
۵		۹						

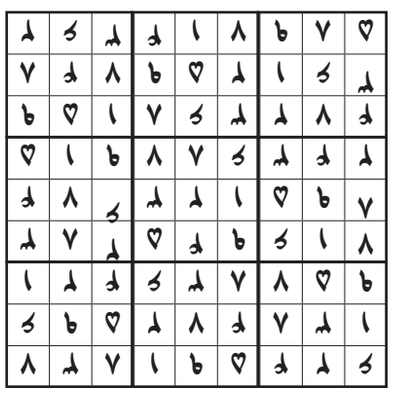

جدول کلمات متقاطع
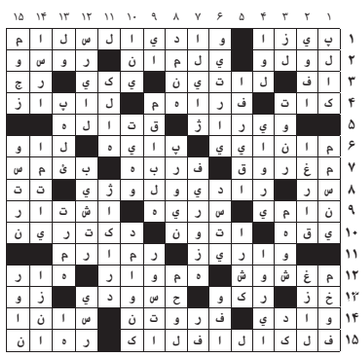
پاسخ جدول شماره ۵۸۴۶